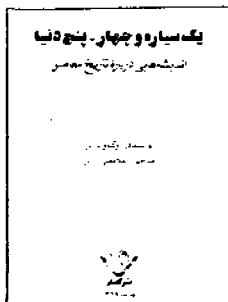


# حرفهای آقای پاز،

از دن مشغولی تا پریشان گونی<sup>۱</sup>



ترجمه کتاب آقای اوکتاو پاز فرصت دیگری است تا خود را در آئینه دیگران ببینیم و من گمان نمی کنم که مترجم توانای آن بدون چنین قصدی دست به قلم برده باشد. این نوشته قصد بررسی کتاب را ندارد و به یک فصل آن نمی پردازد. مثلاً فارسی ترجمه، بویژه شیوهی املاي آن (سرهم نوشتن کلمات مستقل، جدا نوشتن کلمات مرکب و رعایت نکردن فاصله‌ی کلمه که به فهم مطلب صدمه می زند) و از جمله برخی از عادات زبانی مترجم که ممکن است اثر گویش باشد - مثل به کار بردن «هست» بجای «است» که بارها دیده می شود - گاهی خواندن را دچار سکت می کند، صرفاً به قصد تذکر مورد اشاره قرار می گیرد؛ همچنین قصد آن نیست که از انسجام کلی کتاب سخنی به میان آید - در این میان مقدمه طولانی مؤلف را هم نمی توان محمل درستی نهاد، اگر نوشتن چنین مطالبی لازم است، می توان کتاب یک نویسنده مشهور را وسیله قرار داد؛ بویژه وقتی بدانیم که نظیر این مطالب و با بهره‌وری از حوصله بیشتر بوسیله نویسندگانی مثل آقای پاز به قلم آمده است.

کتاب بیش از آن که پاسخی به نیازی مشخص باشد، طرح اندیشه‌ها و دل‌مشغولی‌های آقای پاز است. هیچ تردیدی نیست که بخش‌هایی از آن آئینه عبرت ما است، ما که نسبت به مکزیک در جای دیگری از تاریخ و جغرافیای جهان دست و پا می‌زنیم و از برخی تجارب

بالرزش تاریخی - مثل کوشش برای استقرار دموکراسی (به استثنای تلاش‌های دکتر محمد مصدق) محروم مانده‌ایم. نگاه او حتی به قاره آمریکا نه تنها از جامعیت برخوردار نیست، گاه انسان را در مورد شخص او و یادی که همراه با اغراق از او می‌شود، به تردید می‌اندازد و این نکته‌ای است که باید نیک به آن رسید.

نقاط قوت کتاب هم بیش از آن که حاصل تفکرات آقای پاز باشد، آموزه‌هایی است که از تاریخ برآمده و تا به حال بر چندین قلم جاری شده است اما این بدان معنی نیست که ترجمه آن را به فارسی دچار کوچکترین تردید کند. این مطالب هر چه - مخصوصاً به فارسی - تکرار شود کم است. یکی از مقدمات دانستن و فهمیدن، تکرار است. شاید این پاسخی هم به آخرین جمله مقدمه مترجم باشد که می‌پرسد «آیا بشر اصولاً عبرت آموز و پندپذیر است؟ (و بدین سان آنچه را خود رشته پنبه می‌کند) این نکته از آن جهت اهمیت دارد که خود آقای پاز هم در عبرت آموزی برخی از حکومت‌ها یا ملت‌های آمریکای لاتین تردید می‌کند (فصل دوم بخش دوم). اگر چنین تردیدی وجود داشته باشد کار نویسندگان عبث می‌شود. نکته دیگری را هم باید متذکر شد و آن این که بسیاری از روشنفکران، آموزش را با پند و عبرت یکی می‌گیرند و این نتیجه نداشتن یک سیستم و تربیت نشدن در درون یک سیستم است، چیزی که آقای سیار به آن تاخته‌اند در حالی که یکی از دردهای ما همین است (این درد را من دست کم در مورد خودم حس می‌کنم).

اجازه بدهید اول و تازه‌نفسانه به نقاط قوت کتاب آقای پاز بپردازیم. برخی از سخنان او را اگر روزگارش بود به آب زر می‌نوشتیم از جمله «پیشرفت با دموکراسی آغاز نمی‌شود بلکه به دموکراسی ختم می‌گردد.» (ص ۲۰۷) حال این را هم کسانی باید بیاموزند که در حسرت استقرار دموکراسی مانده‌اند - و به دلیل همین حرف درست به نسل ما قد نخواهد داد - و هم آنهایی که خیال می‌کنند نظم نوین جهانی، دموکراسی را به ارمغان خواهد آورد. دموکراسی دست آوردی تاریخی است، چیزی نیست که ملتی یک‌شبه یا طی حرکت به آن دست یابد. لازمه دموکراسی استقرار نظام خاصی از تولید است و ملت‌هایی که حتی به مقدمات آن نرسیده‌اند نباید انتظار داشته باشند که حتی دموکرات داشته باشند. آنچه در دوره پهلوی و بویژه در اواخر آن داشته‌ایم ادامه نظام فئودالی و سر بر آوردن عده‌ای الیگارک از میان آن بوده است. این نظام با خواسته‌های سلطنت درگیر بود. سلطنت، قدرت مطلق یک نظام را جویا بود و سرمایه‌داران ما هر یک در پی منافع خود بودند نه منافع سرمایه‌داری. به همین دلیل وقتی از ایران رانده شدند سرمایه‌های خود را در جاهای دیگر به کار انداختند و اگر فکری به حال ایران می‌کنند عبارت است از تأسف بر از دست دادن جولانگاهی که بیش از همه جای جهان آسودگی خاطر

می‌بخشیده است نه نظامی که بتوان در آن تولید و درآمد را امنیت بخشید.

حرفهای آقای پاز در مورد اقوام بربر، مردم مکزیک و... طوری است که انسان می‌اندیشد این حرفها در مورد برخی از کشورهای آسیا است، از جمله «از مشخصات منحصر به فرد اقوام بربر دو چیز است... افراط در پرستش گذشته و مبالغه در ستایش آینده.» (ص ۸۲)

در خواندن سطور زیر هم انسان به تردید می‌افتد که آیا این حرفها صرفاً در مورد مکزیک است: «کسادی روزافزون وضع اقتصاد بین‌المللی (تورم، بیکاری، تنزل بهای نفت و مواد اولیه، نرخهای گزاف، بهره‌های بانکی و غیره) و...» (ص ۲۱۵).

در قسمتی از سخنان آقای پاز کافی است نام اقوام را عوض کنیم تا در مورد هر یک از کشورهای جنوب غرب آسیا، مثل ترکیه و عراق صدق کند. ملاحظه کنید: «... زمان حال ما رو به گذشته دارد. اشتباه هم در اینجا است که از گذشته خودمان به شکل مفرد نام می‌بریم در صورتی که گذشته ما یکی نیست و متعدد است و این گذشته‌ها در درون وجودمان زنده و در کشمکش دائم با یکدیگرند. در این گذشته، آرتک‌ها، مایاها، اتومی‌ها، کاستیلی‌ها، اعراب شمال آفریقا، فنیقی‌ها، گالیسی‌ها شریکند و بند کلافی چنین سردرگم با این همه ریشه ورشته چنان بر گردنمان بسته شده که در حال اختناق به سر می‌بریم.

آیا می‌توان با این همه گذشته زیست و اسپرشان نبود؟ این پرسشی است که بلاانقطاع از خود می‌کنیم و تا به حال پاسخ قطعی برایش نیافته‌ایم... به این دلیل که هنوز ندانسته‌ایم چگونه آن را مورد انتقاد قرار دهیم.» (ص ۲۵۶)

از این گونه حرفها در کتاب آقای پاز کم نیست و به همین دلیل هم که شده باید آن را خواند و بر خلاف او وجوه مشترک جهان سوم را یافت.

ایشان در مورد احزاب کشورهای لاتین می‌اندیشند که حرف آنها این است که «تواز جایت برخیز تا من بر جایت بنشینم» (ص ۷۵) و وقتی به قدرت برسند تمام کوشش آنها برای «حفظ وضع موجود» (ص ۷۶) است.

یکی از قویترین جنبه‌های کتاب آقای پاز درک یکی از علل شکست کمونیسم معروف به روسی است (من چنین نمی‌پندارم زیرا آن را فقط روسی نمی‌دانم) این علت عبارت است از تبدیل یک مسلک سیاسی به کلیسا. این مطلب در جای جای کتاب آقای پاز پراکنده است و به

طور منسجم بیان نشده است: «(کمونیست‌ها) با تبدیل سیاست انقلابی به علم جهان‌شمول، هم علم را فاسد کرده و هم سیاست را به تباهی کشانده‌اند و این هر دو را به صورت شکلکی مضحک در آورده‌اند.» (ص ۸۲).

یا: «مارکسیسم لنینیسم به صورت اصول دین در آمده است که همه آن را مانند درس حفظی از بر می‌دانند و طوطی‌وار نقل می‌کنند اما هیچکس بدان اعتقادی ندارد.» (ص ۱۳۷ - ۱۳۶) و بالاخره «در نظام کمونیستی مانند حکومت‌های الهی دنیای قدیم اقتدار حکومتی و اعتقاد مذهبی با یکدیگر عجین شده‌اند لذا هر گونه خرده‌گیری عقیدتی توطئه‌ای علیه قدرت حاکم به شمار می‌آید و هر گونه اختلاف رای و سلیقه با دولت هتک حرمت از مقدسات مذهبی قلمداد می‌گردد.» (ص ۱۴۶) مطالب به قدری آشنا است که فکر می‌کنید ده جای دیگر هم آن را خوانده‌اید اما بکر است. آقای پاز تشخیص می‌دهد که چنین سخت‌گیری‌هایی به فرقه‌گرایی و تشتت می‌انجامد. (ص ۱۴۶)

مطلب بالا چیزی است که مدت‌ها فکر مرا مشغول داشته است. به حسب کارم مجبور بوده‌ام به روند تاریخی تحولات بیندیشم. شاید سؤال این بود که آیا مذهب از جهان رخت بریسته است و اگر در جاهائی از بین رفته، چه چیز جای آن را گرفته است. من به این نتیجه رسیده‌ام که برخی از ایدئولوژی‌های معاصر وقتی خواسته‌اند گول بزنند، تحکم کنند و نظمی آهنگین و غیرقابل نفوذ بسازند به کار خود رنگ مذهب داده‌اند. فاشیسم بزرگترین نمونه‌ی اول این قرن و کمونیسم شمالی (معروف به روسی) یکی از نمونه‌های دهه‌های پایانی قرن ما است. آقای پاز متوجه این تحول شده اما علت آن را هرگز جویا نشده است. به این نکته باز خواهم گشت اما بگذارید در این زمینه کنجکاوی بیشتری بکنیم.

۱۰۶

هیچ تردیدی نداریم که شکست سیاست کمونیستی که بی‌جهت آن را با کمونیسم برابر می‌کنند در چند چیز بوده است، از جمله دیکتاتوری به نام پرولتاریا و ثانیاً ابدی کردن این دیکتاتوری. از نتایج ضمنی این سیاست پدید آمدن هدفی بالاتر و مقدس‌تر از انسان بوده است، نتیجه این که انسان فدای آن شده است. این اشکال همه فلسفه‌های سیاسی است که به هدفی اینچنین بیندیشند. در طول تاریخ دیده‌ایم که همه آنها انسان را در راه خود به مسلخ برده‌اند. اشتباه نشود به هیچ وجه از اومانیزم دفاع نمی‌کنم اما برای این که انسان قربانی نشود و برای این که حکومت دیکتاتوری، توتالیتر، جبار و آدم‌کش پیدا نشود باید این اشتباه را از اذهان زدود که هدفی بالاتر از انسان وجود دارد. نجات انسان به دست انسان است و ما این

تعلیم را بارها و بارها در عرفان خود - عرفانی که ریشه در فرهنگ کهن ما دارد - دیده‌ایم. حافظ هواخواه «تو» است که هم نوشته را می‌خواند و هم نادیده را می‌بیند و شیخ شبستری آن را در یک بیت خلاصه می‌کند:

توئی تو نسخه خط الهی بجوی از خود هر آن چیزی که خواهی

اما مطالب آقای پاز در جهت پاسخ دادن به این مسائل نیست. اعتقادات او ریشه در کینه‌ای دارد که نسبت به کمونیسم و دولت اتحاد جماهیر شوروی تار و پود جان او را گرفته است. البته چنین احساساتی، انسان را از داوری علمی دور می‌کند، سخن گفتن از آن دولت به شکل «جانور نوظهور تاریخی» (ص ۱۲۸) نشان می‌دهد که ایشان جانورهای نوظهور غیر-تاریخی را ندیده‌اند. علت آن است که جز آمریکا و اروپا با دیگر قاره‌های جهان آشنائی غیرمستقیم و سطحی دارند. او حتی می‌کوشد بسیاری از حوادث را نادیده بگیرد: «در حقیقت می‌توان گفت قرن بیستم با سه انقلاب بزرگ آغاز می‌شود؛ یکی انقلاب آمریکای شمالی، دیگری انقلاب فرانسه و سومی انقلاب ملتهای آمریکای لاتین.» البته در هیچ جای کتاب هم از اثر انقلاب اکتبر در قرن بیستم بحث نمی‌شود اما راجع به اثرات منفی آن در کتاب آقای پاز کم سخن گفته نشده است.

اشکال کار آقای پاز این است که پا در کفشی کرده است که از غایت سنگینی نمی‌تواند قدم بردارد. تشبیه تاریخ به قالی دست‌بافت (ص ۵۶ کتاب) و در واقع در آغاز کار، نشان می‌دهد که ایشان از تاریخ همان قدر می‌دانند که ما از زبان چینی. نمونه دیگر: «در وهله اول باید این را پذیرفت که جبر تاریخی وجود ندارد یا به عبارت دیگر اگر هم وجود داشته باشد ما این قوانین جبری را نمی‌شناسیم و در کشان نیز غامض است. در وهله دوم باید دانست این تضادها نیستند که موجبات فنای جوامع بشری را فراهم می‌آورند بلکه مرگ جوامع معلول عجزشان در یافتن راه حل برای رفع این تضادهاست و...» (ص ۲۶۱) واقعاً که چه خواجه علی چه علی خواجه. اما برای اثبات این که خواجه علی درست نیست باید ثابت کرد که علی خواجه درست است. این را باید از آقای پاز یاد گرفت. ضمناً باید توجه کرد که ایشان از قوانین تاریخ گریخته و باز بدان پناه برده‌اند. این را باز هم خواهیم دید.

عدم اطلاع از تاریخ و قوانین آن (که البته در جایی به شکل قوانین فیزیک مدون نشده است) گرفتاری‌های بزرگی ایجاد می‌کند. صحبت از «فعل و انفعالات اقتصادی خود طبیعت»

(ص ۹۰- تأکید از ماست) و نمونه‌هائی که در زیر می‌آید، چیزی به اعتبار کتاب آقای پاز نمی‌افزاید: «جان آدامس (دومین رئیس‌جمهور آمریکا)... در جامعه آمریکا تضاد میان دو عامل را به عیان می‌دید، یکی خداوند قدرت و تحرک... و دیگری مریم عذرا» (ص ۹۳)، «گروههای تروریستی فرزند راستین جنبش عصیان‌زده جوانان هستند» (ص ۶۳) این سخن اگر چه به مذاق عده‌ای خوش می‌آید اما علمی نیست. «باید لجاجت و آشتی ناپذیری اسرائیلیها و خودخواهی اردنیها و سیاست پیچاپیچ برخی از کشورهای عرب بخصوص سوریه و لیبی را هم در نظر داشت» (ص ۱۷۲) کدام سیاست پیچاپیچ؟ بازی سیاسی دو - سه عروسک خیمه‌شب‌بازی را در مقابل توده بی‌سواد و منجمد وقتی می‌توان سیاست پیچاپیچ خواند که از فهم تاریخ و عوامل مؤثر در آن و حتی از عوامل مؤثر در سیاست اطلاع درستی نداشته باشیم و در حل مشکلات سیاسی از «مردان بزرگ باستان» (ص ۷۷) انتظاراتی داشته باشیم و حتی حوادث تاریخی را با وقایع جزئی ارتباط دهیم (ص ۳۱۸) چیزی که انسان را به یاد بینی کلتوپاتر می‌اندازد.

عدم درک تاریخ در تمام فصل مربوط به ایالات متحده آمریکا (فصل ۲) و فصل بعدی (اتحاد جماهیر شوروی) به چشم می‌خورد. از جمله این که «دموکراسی آمریکا در اصل ریشه مذهبی داشت» (ص ۱۰۳) یا «اگر چنین اتفاقی (واترگیت) در روسیه رخ می‌داد به انقلاب منجر می‌شد (ص ۱۰۷) نشان می‌دهد که آقای پاز انقلاب را با تعویض شلوار و پیراهن یکی گرفته‌اند. حوادثی عظیم‌تر از این نتوانست در اتحاد شوروی ایجاد انقلاب کند. رشد یک گروه خاص است که به تحولات آن کشور انجامیده است (البته عوامل دیگر از جمله عوامل خارجی را هم نباید نادیده گرفت).

آقای پاز احساسات لطیف و حتی شیفتگی خود را نسبت به آمریکا پنهان نمی‌کند: «از امتیازات آمریکا، عقل، صرفه‌جویی و قدرت روحی...» (ص ۱۰۹) باز می‌شمرد که همه ویژگیهای فردی و قومی هستند تا اجتماعی و سیاسی. اصولاً او می‌کوشد (از جمله در همان صفحه) تا آمریکا را عمده کند و در عوض از توهین به انقلابیان باکی ندارد و لحن توهین آمیزی را که در مورد ایشان دارد حتی برای پینوشه به کار نمی‌برد: «تحلیل وجودی آنها (گروههای انقلابی) را باید بیشتر در آثار فروید جست تا در عقاید کارل مارکس (ص ۲۱۲) تأکید از ما است).

چنان که پیشتر اشاره کردیم آقای پاز برای حل مسائل سیاسی و تاریخ، بدون این که

این کار را درست بدانند به منطق تاریخ پناه می‌برد (ص ۲۷۶) و مثلاً باقی‌مانده حکومت سلاطین عرب و اسپانیایی را باعث ظهور دیکتاتوری‌های آمریکای لاتین می‌داند و شیفتگی او به آمریکا، دوی درد آمریکای لاتین را برای او به ارمغان می‌آورد: دموکراسی (ص ۲۲۰).

آقای پاز را شیفته خود کرده است دارای نقاط ضعف است. آقای پاز عدم مهارت سیاسی آمریکائی را «بی‌حالی» می‌خواند و بارها آمریکائیان را بی‌حال می‌شمرد (از جمله ص ۲۱۱) البته ایشان اگر هموطن ما بود و از نزدیک قطعه قطعه شدن فرزندان مملکتش را در زندان‌های شاه و سپس انفجار هواپیمای مسافربری وطنش را بر فراز خلیج فارس، اجساد شناور مردان، زنان و کودکان بی‌تقصیر را در دریا و... می‌دید بهتر معنی بی‌حالی آمریکائی را درمی‌یافت. مطالب آقای پاز مربوط به دوره‌های کارتر و ریگان است. تردید نداریم که جرج بوش برای آن بی‌حالی فکری کرده و آقای پاز را از نگرانی درآورده است و به همین دلیل و بر خلاف گفتار او در مقدمه کتابش مطالب ایشان در مورد سیاست آمریکا امروزه درست نیست و پیش از آن هم درست نبوده است. انسان توسری خورده جهان سوم (که آقای پاز آمریکای لاتین را از آن جدا می‌کند) البته وقتی ملاحظه کند که در خیابان‌های پایتخت آمریکا کاریکاتور رئیس‌جمهور کشور را بر روی مستراح کشیده و زیر آن نوشته‌اند «تنها کسی در کاخ سفید که واقعاً می‌داند چه می‌کند» (این حرف نیکسون بود) از آزادی موجود در آنجا و بالطبع دموکراسی لذت می‌برد اما این لذت بسیار کودکانه خواهد بود اگر نفهمد که چه کسانی اجازه دارند چنین کارهایی را بکنند و بدتر از آن این که تاریخ این ملت واقعاً از کجا گذشته است تا به اینجا رسیده است.

من کتاب آقای پاز را با اکراه تا پایان ادامه دادم. تا به حال کمتر به اثری این چنین برخورد کرده بودم که ضمن داشتن حرفهائی بسیار درست، خدمت به مهد دموکراسی را وجهه همت خود کرده باشد.

